



پنجشنبه ۶ آذر ۱۴۰۲
وطن امروز | شماره ۴۴۷۲

فرهنگ و هنر

به عبارت دیگران

درباره نیروی دریایی شاهنشاه!

۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۲:

صبح برای مانور دریایی حرکت کردیم که با کشتی‌های جنگی باید انجام می‌شد و با کشتی به

ابوموسی و تنب‌ها رفتیم. مانور که عبارت از تیراندازی با موشک و توپ به هدف‌های دریایی بود و همچنین سرعت عمل، شاهنشاه را خوشحال نکرد که بسیار هم عصبانی کرد. چند گلوله توپ به هدف‌ها انداخته شد، یکی نخورد. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند و به فرمانده نیروی دریایی فحش دادند. تا عصری حرف نزدند. فرمودند: من که اینقدر با خارجی‌ها لجاجت می‌کنم و پدرشان را درمی‌آورم، به پشتیبانی اینهاست. اینها هم که این طور گه از کار درمی‌آیند. آدم نمی‌داند چه کار کند؟

اسدالله علم
خاطرات اسدالله علم
جلد سوم، صفحه ۳۹

نقش نیروی دریایی در حفظ خرمشهر

تکاوران نیروی دریایی در خرمشهر بهتر از بقیه می‌جنگیدند و نیروهای دیگر هم بسیار با روحیه بودند. بچه‌های سپاه خرمشهر به فرماندهی محمد جهان‌آرام خوب می‌جنگیدند، هم نیروهای مردمی را سازماندهی می‌کردند.

میان مدافعان خرمشهر همه‌جور آدمی بود: روحانی شیخ «شریف قنوتی» و گروهش از بروجرد آمده بودند. «محمد شوش» خرمشهری زنگ زده بود هم‌دوره‌های دوره چریکی لینن‌اش از شمال آمده بودند. بازارائر پیرمردی که با برنو می‌جنگید، از تنگستان آمده بود. «رسول نورانی» و «هنام محمدی» ۱۳ ساله بودند. عشایر خرم‌آبادی و شهرهای اطراف هم بودند. «بهروز مرادی» معلم خرمشهری کنار دانش‌آموزانش از شهر دفاع می‌کرد. از خانواده ۶ نفره سلطانی‌فر، پدر در قبرستان مشغول دفن جنازه‌هاست. مادر و دختر در بیمارستان به مجروحان می‌رسند. پسر کوچک هفت‌ساله از خانه‌ها پنبه می‌آورد و ۲ پسر بزرگ هم در مرز هستند. زنان خوبین‌شهری حق بزرگی بر گردن مقاومت دارند. عده‌ای کنار مسجد جامع غذا می‌پختند. آنها که کوچه‌پس‌کوچه‌ها را می‌شناختند، آب و غذا و مهمات به رزمنده‌ها می‌رساندند یا غیر بومی‌ها را به نقطه‌های درگیری می‌رساندند. نگهبانی بومی می‌دادند.

توی بیمارستان و قبرستان این زن‌ها بودند که کارها را انجام می‌دادند. بعضی هم مستقیم درگیر جنگیدن بودند. «شهناز حاجی‌شاه» هم می‌جنگید، هم وقتی با رزمنده‌ها برای استراحت عقب می‌آمد، سریع مشغول آماده کردن غذا می‌شد. مادر خانواده پورحیدری ۲ پسرش شهید شده بود، پدر خانواده هم اسیر. او در مسجد جامع برای رزمنده‌ها غذا درست می‌کرد، لباس می‌شست و بهشان روحیه می‌داد.

«زهره حسینی» هفته اول جنگ پدرش را با دست خودش کفن کرد، روز یازدهم مهر بدن قطعه قطعه شده برادرش علی را، خاتم بدیعی هم ۱۵ سال داشت. ۴۰ روز از ازدواجش می‌گذشت؛ جنازه شوهرش را خودش کفن کرد. مادری جنازه خونین فرزندش را عطر و گلاب زد و کفن کرد. یک قطره اشک هم نریخت. می‌گفت می‌خواهم نخستین مادری باشم که بی‌صد و بدون ناله و اشک پشت تابوت بچه‌اش راه می‌رود. مدافعان کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر را می‌شناختند و عراقی‌ها را غافلگیر می‌کردند و ازشان تلفات می‌گرفتند. گاهی هم که عراقی‌ها خیلی پرشمار حمله می‌کردند، حمله جنگنده‌های ایرانی پیشروی تانک‌های عراقی را متوقف می‌کرد؛ اتفاقی که کم اما بسیار مؤثر بود.

پن: در مساله مقاومت خرمشهر رزمندگان نیروی دریایی ارتش دفاع جاتانه‌ای کرده بودند؛ امری که این روزها کمتر به آن توجه می‌شود.

خارج از کتاب: ژنرال و فیک السامرای، رئیس استخبارات رژیم بعث عراق در بخشی از سخنان خود تحت عنوان «فرزانه‌های دروازه شرقی» درباره اشغال خرمشهر نوشته بود: ما زمانی توانستیم خرمشهر را اشغال کنیم که مقاومت آخرین تفنگداران دریایی ایران را شکستیم.

جعفر شریعی‌نیا

تاریخ جنگ
انتشارات سایان
صفحه ۷۵

سیرک رسانه‌ای!

می‌توانم بگویم مدبغ ترکیب «سیرک رسانه‌ای» می‌دانسته دارد چه کار می‌کند. واقعاً توصیف بهتری برای یک مشت روزنامه‌نگار که برای یک عکس یا یک جمله از سروکول هم بالا می‌روند و فریاد می‌کشند وجود ندارد. البته اینها هم بد نیستند: «حیوانات نخستین رسانه‌ای»، «جمعیت شورشی رسانه‌ها»، «انفجار ابرستاره رسانه‌ها». بیرون از دادگاهی که بپردازم در آن محاکمه می‌شد صدها نفر از این موجودات حضور داشتند؛ زنان و مردان صورت عرق کرده‌ای که به همه جا سربک می‌کشیدند و همدیگر را هل می‌دادند و به هم سقلمه می‌زدند و فحش می‌دادند، رفتارهای ترسناکی که به اسم مصلحت عمومی، نژاد بشر را تنزل می‌دهند.

استیو تولتز
جزء از کل
پیمان خاکسار
نشر چشمه - صفحه ۱۹۲

حضرت امیر المومنین (ع):

هر کس بهترین خصلت او ادبش باشد، کمترین حالت او تباهی است.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیر عامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۲۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۲۷۹۲ | فکس: ۶۶۴۱۲۷۹۲
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌جم پرتو برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



گفت‌وگوی «وطن امروز» با امیرحسین حیدری

مترجم کتاب «غزه از بازگشت می‌نویسد»

بمان و مرا روایت کن



عرفان خیرخواه

نوار غزه را تقریباً همه مردم دنیا به عنوان یک قربانگاه بزرگ می‌شناسند، با مردمی که پایداری‌شان بر آرمان مقاومت خارق‌العاده و ویژه است اما گاهی ممکن است از خودمان پرسیده باشیم چه چیزی سبب شده است این مردم تا این حد مقاومت کنند؟ رفعت العریع در کتاب «غزه از بازگشت می‌نویسد» به این پرسش پاسخ می‌دهد؛ البته نه به طور مستقیم، بلکه با روایت داستان‌های زندگی روزمره مردم غزه که باعث می‌شود ما بتوانیم برای لحظاتی جهان را از چشم‌انداز آنها ببینیم و بفهمیم که چرا مقاومت برای آنها یک شورمندی احساساتی صرف نیست و شکل یک ضرورت حیاتی را پیدا کرده است.

رفعت العریع، استاد ادبیات و نگارش خلاق در دانشگاه اسلامی غزه و ویراستار «غزه از بازگشت می‌نویسد» است. او مدرک کارشناسی ارشد خود را در ادبیات از کالج دانشگاه لندن به دست آورد و پس از اخذ مدرک دکترا از مالزی، به موطن خود غزه بازگشت و کلاس‌های نویسندگی جوانان غزای را دایر کرده؛ هدف او مشخصاً این بود که صدای غزه را در درون، نه چنانکه مفسران بیرونی می‌بینند به گوش جهان برساند. در این کتاب ۲۳ داستان کوتاه از ۱۵ نویسنده جوان فلسطینی (همگی نه‌تنها ۲۰ ساله) جمع‌آوری شده که هر کدام بخشی از آنچه را در سرزمین‌شان در حال رخ دادن است در قالب داستان روایت کرده‌اند و تنها ۳ نویسنده کتاب مرد هستند. در کتاب «غزه از بازگشت می‌نویسد»، این ۲۳ داستان از ۱۰ نوع نظریه و سبک انتخاب شده است. تمام داستان‌ها به جز «قناری» و «آیا برای همیشه راه‌های خواریم یافت؟» که به ترتیب توسط رفعت العریع و محمد سلیمان ترجمه شده‌اند، از ابتدا به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند. نکته غمبار اما پرمعنا و الهام‌بخش ماجرا این است که دکتر رفعت العریع، مولف و ویرایشگر اصلی این کتاب اکنون شهید شده است. با امیرحسین حیدری، مترجم کتاب «غزه از بازگشت می‌نویسد» گفت‌وگویی درباره مضامین کتاب، شیوه نگارش آن و پیام‌ها و پیامدهایش انجام داده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

■ آقای حیدری! چگونه با کتاب «غزه از بازگشت می‌نویسد» آشنا شدید و چه چیزی سبب شد تصمیم بگیرید این مجموعه را به فارسی ترجمه کنید؟

رشته تخصصی خود من ترجمه زبان انگلیسی است و به حوزه ادبیات بویژه ادبیات پایداری علاقه‌مندم. این علاقه باعث شد جست‌وجوی ساده‌ای انجام دهم تا ببینم ما در این حوزه چقدر کار کرده‌ایم. وقتی جست‌وجو کردم، دیدم برخلاف آنچه در جامعه می‌بینیم، در حوزه ادبیات پایداری آنقدر کار نشده است؛ نه ناشران مطرح ما، نه مترجمان برجسته و نه کلاً در حوزه کتاب، در منابع ادبیات پایداری آثار برجسته‌ای نداریم. نویسندگان جدیدی هم در این حوزه کار نکرده‌اند، آثار ترجمه‌شده‌ای وارد بازار نشر کشور نشده است. این موضوع مرا کنجکاوتر کرد تا دامنه جست‌وجو را گسترده‌تر کنم. منابع ادبیات پایداری بویژه در حوزه فلسطین به زبان اصلی را خواندم و درباره نویسندگان جست‌وجو کردم تا به این کتاب رسیدم. در آن برهه کتاب تازه منتشر شده بود و ویژگی‌های خاصی داشت. اگر کلیت آن را بگویم: گردآورنده این مجموعه که فکر می‌کنم آذر امسال دومین سالگرد شهادت ایشان است - شهید رفعت العریع - خود استاد زبان انگلیسی بود

و دکترایش را در مالزی گرفته بود. به کشورش و ادبیات آن بسیار علاقه‌مند بود و عقیده‌ای داشت: چون خودش زبان انگلیسی خوانده بود، می‌خواست بدون واسطه سخن فلسطین را به گوش جهانیان برساند؛ همان چیزی که ما می‌گوییم «روایت کنیم تا دیگران روایت‌مان نکنند». او گروهی از دانشجویان و علاقه‌مندان را - عموماً نویسندگان بسیار جوانی که تازه دانشجو شده بودند یا تحصیل‌شان را تمام کرده بودند - دور هم جمع کرد و به نویسندگی تشویق‌شان کرد تا روایت کنند چه اتفاقاتی، بویژه در عملیات سرب‌گذاخته برای‌شان افتاده است. بسیاری از این داستان‌های کوتاه ابتدا پست فیس‌بوک، اینستاگرام، توئیتر یا مطلبی کوتاه در حد یک استوری بودند. دکتر العریع این ایده را به آنها داد که آن را به داستان کوتاه تبدیل کنند. بدین ترتیب، مجموعه داستان‌ها شکل گرفت. اینکه گروهی جوان - که بسیاری‌شان نویسنده نبودند - نویسنده شدند و تشویق‌کننده‌ای داشتند که

خود علاقه‌مند بود و با رویکردی که روایت را مستقیم به زبان انگلیسی به گوش جهانیان برساند، از ویژگی‌های برجسته این کتاب بود.

■ شهید العریع به عنوان ویراستار و گردآورنده، کتاب را ابزاری برای بازگشت به هویت فلسطینی می‌دانست؛ از نظر شما این کتاب چگونه فرهنگ مقاومت غزه را به تصویر می‌کشد؟

ما این روزها با کلیدوازه «جنگ رسانه‌ای» بسیار مواجهیم. رسانه‌های بین‌المللی با بودجه‌های کلان تغذیه می‌شوند، بویژه در ۲ سال پس از عملیات ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و رویدادهای پس از آن. هر روز شایعات جدیدی می‌شنویم حتی در مبادله اسرا، بویژه در سال اول جنگ، اسرائیل پیام‌آز خبری می‌کرد که «مقصر حماس است، ما با غیرنظامیان کاری نداریم» و کلیدوازه‌هایی از این دست را از طریق رسانه‌هایش به کل جهان تزریق می‌کرد. شهید العریع و همکارانش هدف‌شان این بود که روایت را خودمان انجام دهیم. در روایت‌های کتاب، خانه فلسطینی را گرفته‌اند، مزرعه‌اش را ویران کرده‌اند، فرد بیماری اجازه ملاقات ندارد، کسی که می‌خواهد پدر یا پسر درندش را ببیند، یا یک خانم مسن با چه مشکلاتی روبه‌رو می‌شود. این همان چیزی است که می‌گویید: آن تبلیغاتی که می‌شنوید، واقعیت نیست. کسی که این داستان را نوشته، با پوست و گوشت و استخوان خودش آن رنج را درک کرده است. هدف‌شان همان‌طور که گفتم، بدون واسطه بود؛ می‌گفتند زبان ما عربی است، چیزی که می‌گوییم را یک مترجم با روایت خودش عرضه می‌کند. ما این روایت‌ها را مستقیم به زبان بین‌المللی بنویسیم تا مخاطب اصلی، بدون هیچ واسطه و روتوشی آن را دریافت کند.

■ در ترجمه، آیا دشواری‌هایی درباره داستان‌های جوانانه یا عامیانه داشتید؟ چگونه لحن محلی را حفظ کردید؟

چون ویراستار کتاب خود استاد زبان انگلیسی بود، داستان‌ها از عربی به انگلیسی ترجمه شده بودند که ۲ ترجمه داشته باشیم. زبان اصلی کتاب انگلیسی بود و در حقیقت، چون هدف‌شان رساندن صدا به گوش کل جهان بود، با معیار انگلیسی بین‌المللی نوشته شده بود. برای همین دشواری خاصی نداشت. البته ترجمه دشواری‌های خاص خود را دارد؛ یک سری کلمات و اصطلاحات که به کار می‌روند، چالش‌هایی ایجاد می‌کند اما نسبت به دیگر کتاب‌ها سختی خاصی نداشت.

■ نقش زنان نویسنده در کتاب را چگونه ارزیابی می‌کنید؛ این نویسندگان چگونه صدای زنان غزه را در برابر محاصره برجسته می‌کنند؟

ببینید! ابزار اصلی که ما در سطح بین‌المللی می‌بینیم، ابزار زنان است؛ مثلاً می‌گویند «برای آسایش زنان» یا «راحتی زنان». در این کتاب، نویسندگان عموماً جوان‌اند اما شخصیت‌های داستان هرم سنی مختلفی دارند؛ از یک دانش‌آموز جوان که می‌خواهد تکالیف درسی‌اش را انجام دهد اما برق قطع شده، صدای بمباران می‌شنود و هیچ آرامشی در خانه خودش ندارد تا یک مادر مسن که پسر جوانش را صرفاً به جرم مبارزه با اسرائیل گرفته و زندانی کرده‌اند. در داستان می‌خوانیم شرایطی پیش می‌رود که این مادر مسن حتی امکان ملاقات فرزندش را هم پیدا نمی‌کند. این هرم سنی مختلف نشان می‌دهد از یک دختر بچه دانش‌آموز تا یک خانم خانه‌دار تا یک فرد مسن که تنها مانده و خانواده‌اش همان فرزندش است، همه‌شان زندگی عادی را از دست داده‌اند و عملاً در حال مبارزه دائمی با جریان اشغالگری اسرائیل‌اند. هر کدام نقش‌شان برجسته شده است؛ دانش‌آموزی که به عنوان مبارز نشان داده می‌شود و با همه این شرایط تلاش می‌کند درس بخواند، به جایی برسد و به کشورش خدمت کند؛ تا آن مادری که با وجود نداشتن امکان ملاقات فرزندش، صرفاً به‌خاطر آرمان‌هایش حاضر نمی‌شود از آنها دست بکشد. پس می‌بینیم زنان در سنین مختلف با آرمان‌های‌شان ایستاده‌اند.

■ پس از شهادت ایشان در ۲۰۲۳، نگاه‌تان به کتاب چه تغییری کرد؟ آیا این کار را وصیت فرهنگی ایشان می‌دانید؟ کم‌اینکه بسیاری معتقدند این کتاب انگار وصیت فرهنگی بوده است.

بعد از شهادت العریع من وقتی کتاب را برای ترجمه انتخاب کرده بودم، مطالبی می‌خواندم. حتی می‌گویند بعضی عکس‌ها خودشان گویا هستند؛ تصاویر شهید را ببینید، آرامشی در چهره‌اش هست. هم وقتی سخنرانی می‌کرد، هم کتاب را می‌نوشت. کافی است هر کسی جست‌وجو کند؛ ایشان به حسن خلق شهرت داشته و

چقدر برایش مهم بوده که در آن بازه زمانی پس از ۷ اکتبر - با اینکه امکان خروج از غزه را داشت - نه‌تنها از کشور خارج نشد، حتی از غزه هم خارج نشد و مکرراً تهدید می‌شد. شهید العریع یادداشت‌هایی دارد که پس از شهادت، یکی از دانشجویان و دوستانش منتشر کرده است. شعر خیلی معروفی هم دارد که در زمان حیاتش سروده بود. شایه این شعر - که پس از عملیات هفتم اکتبر هم سرود و خطاب به دخترش بود- این است: «اگر قرار است من بمیرم و نباشم، تو بمان و من را روایت کن». حقیقتاً پس از شهادت ایشان بود که آثارشان و این کتاب را مرور می‌کردم. همین شایه‌بیت شعرش آدم را به فکر فرو می‌برد، شاید به بعضی فرو ببرد؛ می‌گوید حتی وقتی زیر حملات اسرائیل در ۲ سال گذشته بود، صحبتی که با دخترش داشت، خطاب به دانشجویانش و به دوستانش این بود: هدف من این است که اگر رفتم، شما بمانید و این ماجرا را روایت کنید.

■ آقای حیدری! برای خواننده ایرانی این کتاب چه پیامی درباره آن انسانیت ناب تحت اشغال می‌تواند داشته باشد و چگونه می‌تواند به همبستگی فرهنگی ما کمک کند؟

خب، ببینید! ما با جبهه مقاومت و پایداری یک درهم‌تنیدگی داریم که در این مدت هم خیلی مشخص شد. همان توصیه‌ای که فرماندهان ما می‌کردند - مثل شهید سلیمانی یا همه بزرگان ما - این است که جبهه مقاومت چقدر مهم است و چرا جزو آرمان‌های ما است. یک چیز را ما الآن در همین جنگ اخیر - که اسرائیل جنگ ۱۲ روزه علیه کشور ما ترتیب داده بود - دیدیم و شاید خیلی از مردم حساس‌تر شدند نسبت به این موضوع. برای مخاطب ایرانی هم به همین شکل است. در این کتاب تشرفات یا کتفی نمی‌بینیم؛ افراد مشغول یک زندگی روزمره‌اند که این حق زندگی از آنها سلب شده است. فرد کار خاصی نمی‌کند؛ یعنی ما در این کتاب از زندگی مبارزان چیزی نمی‌خوانیم. همگی شهروندان عادی‌اند؛ دانش‌آموز، فردی دندان‌درد دارد و نمی‌تواند بروند دندان‌ش را معالجه کند، فردی درگیر یک بیماری پیشرفته مثل سرطان است، خانه‌اش را گرفته‌اند و هیچ کاری نمی‌تواند بکند، فردی می‌خواهد در یک خیابان عادی راه برود و نمی‌تواند. حق زندگی روزمره مردم است که از آنها سلب شده است. خب، این هم و ما بالا‌تره جزوی از همان جامعه بین‌الملل هستیم که اتفاقاً اشتراکات فرهنگی بیشتری با جامعه فلسطین داریم و هدف‌مان این بود که واقعاً این اشتراک فرهنگی را در راستای همان رسالتی که داریم، در قالب داستان‌های کوتاه به گوش مردم کشور خودمان برسانیم.

■ شما به زندگی روزمره در داستان‌ها اشاره می‌کنید، تم روزمرگی در داستان‌ها نشان‌دهنده چیست و چگونه زندگی عادی را به عنوان نوعی مقاومت فرهنگی تبدیل کرده‌اند؟

ببینید، ما در یکی از داستان‌ها مثالی خیلی روشن داریم. در آن داستان فرد خیلی جوانی از مادرش می‌پرسد: «چرا ما وقتی می‌دانیم اسرائیلی‌ها حتی بابت صدای بلند الله‌اکبر از خانه‌های‌مان ادبیت‌مان می‌کنند، اصرار داریم پرچم فلسطین را برزنیم روی سردر خانه تا اسرائیل صدای الله‌اکبر بلند نشود، هیچ خانه‌ای در غزه پرچمش را نداشته باشد تا آنها آن هویتی را که خودشان می‌خواهند به ما دیکته کنند». ماجرای برخورد با زندگی روزمره هم همین است. اسرائیل وقتی برق را قطع می‌کند، آب را قطع می‌کند، مانع تحصیل یک دانش‌آموز می‌شود؛ وقتی در داستان‌های کتاب می‌خوانیم با بلدسور آمده‌اند و آنجا درختان زیتون - نماد فلسطین - را قطع کرده‌اند، درخت‌ها را با میوه قطع می‌کنند، یک باغ کشاورزی را به یک زمین سلف تبدیل می‌کنند؛ آن درخت که همیشه دم‌شش نگرفته، آن درخت که زیرش بمب نیست، هدف اسرائیل این است

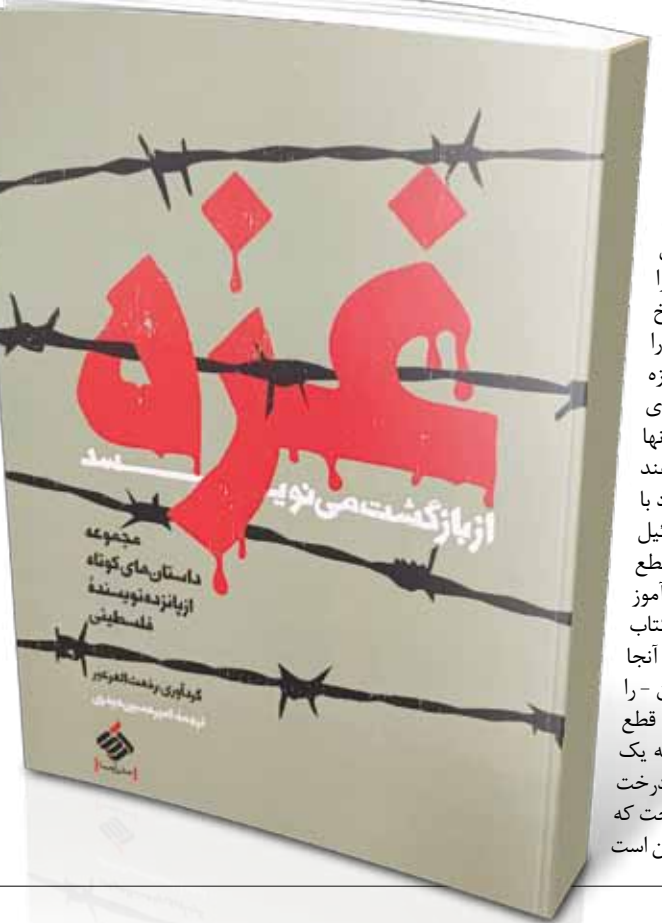
که مقاومت فلسطینی‌ها را بشکند و بگوید شما دیگر هیچی ندارید، شما هیچ ریشه‌ای ندارید، حتی نمی‌توانید یک زندگی عادی را انجام دهید. کل هدف اسرائیل این است که زندگی عادی را سلب کند و در این سال‌ها فلسطینی‌ها هم این را فهمیده‌اند که اسرائیل می‌خواهد زندگی عادی آنها را سلب کند تا زندگی کردن در کشور خودشان سخت باشد.

■ ما در عنوان کتاب دال «بازگشت» را می‌بینیم. این بازگشت ناظر به چیست و تم بازگشت به عنوان کتاب چگونه به هویت جمعی فلسطینی‌ها مرتبط است؟

عنوان اصلی کتاب شاید اگر به موتورهای ترجمه یا هوش مصنوعی بدهید، یکی از ترجمه‌های دیگرش «غزه پاسخ می‌دهد» هم باشد اما چون آن زمان کتاب در خیلی از سایت‌های اینترنتی ترجمه نشده بود، اشاره‌ای به این تیتتر کرده بودند (شاید هنوز در آ‌رشیو اینترنت باشد). هدف من این بود آن «بازگشت» ی از نشان دهم که پس از عملیات سرب‌گذاخته می‌خوانیم: یک روز بعد از عملیات مردم به سر کارشان برگشته بودند، نانوائی‌ها باز شده بود، مردم به زندگی عادی برگشته بودند. یعنی اسرائیل هر چند سال یکبار با عملیات‌های مداوم فشار می‌آورد تا مردم را ناامید کند اما این نویسندگان از بازگشت دوباره به زندگی می‌نوشتند؛ داستان‌ها از بازگشت به همان روزمرگی که اسرائیل دنبال نابودیش بود، نوشته شده‌اند. هدف این بود که کتاب را با تیتتر «بازگشت» عرضه کنیم. یکی دیگر از تیتترهای پیشنهادی این بود که چون در مجموعه داستان‌های کوتاه مرسوم است تیتتر یکی از داستان‌ها را به عنوان تیتتر اصلی بگذارند، همین کار را بکنیم؛ مثلاً «زخم‌ها» که برگرفته از اسم یکی از داستان‌هاست اما هدف این بود که امید را عرضه کنیم، نه اینکه صرفاً عنوانی برزنیم که پرفروش باشد. خیلی وقت‌ها عناوین دوپهلو به پرفروش شدن کمک می‌کنند اما ما و ناشر هدف‌مان این بود حتماً آن امیدی را که بین مردم غزه هست، با این تیتتر کتاب نمایش دهیم.

■ به عنوان سؤال پایانی، کدام یک از داستان‌های این مجموعه کوتاه بیشتر به دل‌تان نشست و چه نوع از تباطی توانستید با آن برقرار کنید؟

داستان اول - فکر کنم «زندگی برای فلسطین» است - داستان خوبی بود. هم امید در آن بود، هم فکری که فرد با خودش می‌کند. همه داستان‌ها جالب بودند اما داستان اول به نسبت تأثیرگذارتر بود. چون من ترتیب داستان‌ها را جابه‌جا نکردم، همان داستان اول ترتیبی دارد که واقعاً شما را وارد فضای ماجرا می‌برد. جاهایی اگر خودم حین ترجمه چشم بیندم و تجسم کنم، واژه‌هایی به کار برده مثل «سکوت شب غزه» یا آن شرایط؛ داستانی است که می‌شود بیشتر از بقیه با آن ارتباط برقرار کرد.



در شبکه‌های اجتماعی

@vatanemrooz

